

«پارادوکسی بنام «دولت فمینیستی» !

تقی روزبه

به مناسبت ۸ مارس مطالب و مقالات گوناگونی با رویکردهای متفاوت نسبت به جنبش زنان در مبارزه علیه تبعیضات جنسی نگاشته شدند. در یک تقسیم بندی کلی می توان آن ها را به دو رویکرد تقسیم کرد که اولی تبعیضات و رهائی از آن را در چارچوب مناسبات قدرت و مبارزه علیه همه اشکال قدرت جستجویی کند و دیگری نهایتا رهائی را در توسل به قدرت برتر و مدافع حقوق زنان

از منظر یک رویکرد جامعه گرایانه و ضد قدرت در مقاله طیف بندی گفتمانی و چندچالش مهم زنان می خوانیم*:
«بطور کلی جنبش فمینیستی رادیکال را قبل از هر چیز باید و می توان در چارچوب مناسبت قدرت و مبارزات بوقفه علیه آن قرارداد که از جمله علیه مردسالاری و دولت سالاری خادم تبعیض ها و سرمایه سالاری که برای افزایش سود و گرداندن چرخه بازتولید گسترده سرمایه، جه با نیروی کارازان زنان و چه حتا کارمجانو گسترده و بدون دستمزد زنان در کارهای خانگی یا عرصه بازتولید نسل و پرورش نیروی کار، و نیز کلا کالائی کردن حنیسیت و تن به ابژه ای که به اشکال مختلف و مستقیم یا غیرمستقیم، در کلیه شبکه های قدرت اعم از کلان و یا خرد، تحت سرکوب و اعمال «خشونت و استثمار همه جانبه قرارداد».

اما در نوشته دوست گرامی شهاب برهان* از خلال چندین تز، دولتی نام دولت فمینیستی سربر آورده است که قرار است به یمن اعمال قدرت (با فرامین و بگیرو به بندهایش) تمامی ریشه های تبعیضات تاریخی غیرتاریخی در مورد زنان را به شکل ضربتی حل کند: « دولتی که «معارض و مهاجم به همه ساختارهای مادی و فرهنگی زیربنائی روبنائی مردسالاری و پدر سالاری در هر سوراخ و سنبه و پستوی جامعه» است». ظاهرا این اندازه هم کافی نبوده و او برای آن که ماهیت و عملکرد چنین دولتی را به شکل گویاتری شپرفهم کرده و به تصویر بکشد، در تز دیگری وظایف آن را این چنین گوشزد می کند:

زیرا نهادن یا بی اعتنائی به حقوق و آزادی های زنان چه در دستگاه های دولتی چه در محیط کار یا خیابان یا « خانواده و زایشگاه و کودکستان و غیره باید همچون دزدی و جنایت، تبه کاری به حساب آید و ترس و فرار از مجازات ارتکاب به آن، همچون ترس از مجازات تبه کاری های دیگر در فرهنگ عامه جا بیافتد». پیش فرض چنین گزاره هائی آن است که گویا اولاً این دولت است که متصدی جا انداختن فرهنگ عامه بطور کلی است که در حوزه اخص مربوط به زنان هم بر همین منوال است (نقدا برای حل این معضل ما باید پذیرای یک دولت ایدئولوژیک و تمامیت گرا و همه توان باشیم. ظاهرا تجربه این نوع دولت ها چه در نقاط دیگر و چه البته در خود ایران و در حکومت اسلامی کافی نبوده است) و ثانیاً این جا انداختن اساسا با تکیه با برخوردهای سخت تنبیهی و اعمال خشونت و زندان، در قیاس با مجازات های سایر تبه کاری ها، صورت می گیرد. اسم آن را هرچه بگذاریم البته نمی توان فرهنگ سازی نامید. واقعیت آن است که فرهنگ اگر واقعا منظورمان «فرهنگ» باشد هیچ گاه نتوانسته و نمی تواند از بالا و از طریق سرکوب و اعمال

اتوریتته و به یمن بگیرو بند شکل بگیرد (اگر پای چماق و زندان و بگیرو بندین در میان باشد قاعدتا خود حکومت اسلامی باید توانسته باشد فرهنگ موردنظر خود را جا انداخته باشد).

دولت ها در بهترین حالت اگر خود شرنباشند، زیر فشار جامعه می توانند تسهیل کننده باشند و نه پیشران یک فرهنگ مترق و مردمی. مداخله گسترده آن عموما جز به لوٹ و تباہ کردن اصل ماجرا نخواهد انجامید. چنان دولتی تنها می توان در صورتخیلی به تصویرکشید. علاوه براین، گرچه پیتردید تدوین قوانین ناظر بربرابرحقوقی زنان و مردان در جای خود واجداهمیت است و برایش باید مبارزه هم کرد، که حتی خوداین هم بدون مبارزه از پائین و بیش از همه توسط یک جنبش بزرگ و مستقل زنان و تحمیل آن به دولت ها و نظارت مستمر برآن ها نشدنی است، اما این تنها بخش از کل ماجراست و بخش مهم دیگری هم به فرهنگ و رسوبات تاریخی مناسبات قدرت در سطوح گوناگون جامعه برمی گردد که با آن ها نمی توان عمدتا از طریق سخت افزاری برخورد کرد و البته جاری کردن یک مبارزه فرهنگی دموکراتیک و سازنده از پائین نیز یکی از کارکردهای جنبش های بزرگ فمینیستی است. اما برخورد ابزاری و از بالا با فرهنگ از دیرباز در نظام های استبدادی همواره جای برجسته ای داشته و نظام کنونی ایران و « دستاوردهای آن » از این جهت هم تجربه زنده ای در برابر همه قراردادهاست.

بگذریم از این که مبارزه با تبعیض جنسی اگر بخواهد از سطح برابرحقوقی فراتر برود و به ژرفا و عوامل ریشه ای تر و بازتولیدکننده آن نزدیک شود ناگزیر است به حوزه بازتولید اجتماعی و مناسبات سرمایه داری هم فرابروید که در این تزا اساسا جای ندارد. آنگاه مساله از « دولت واقعا لائیک » فراتر می رود که تزا در چارچوب آن نگاشته شده اند علاوه برآن، سوی رابطه دولت و مذهب، ایضا هر نوع دولت ایدئولوژیک که رفتار پدرسالارانه از جمله خصایص آن هاست، در این تزا مغفول واقع شده است. و البته این هم چندان عجیب نیست چون خود تزا بر دولتی ناکجا آبادی و بری از تعلقات پدرسالارانه که وجود خارج ندارد و البته از نوع اقتدارگرا و به ناگزیر یک دولت ایدئولوژیک و دارای « رسالت تاریخی بنا شده است که اگر آن را به تراشیم، کنه « مردسالارانه » نهفته در آن نمایان خواهد شد. چرا که خشونت و قدرت و اعمال قدرت و فرهنگ سازی از بالا و امثال آن، با مردسالاری خویشاوندی نزدیکی دارد.

فشار جنبش ها به دولت ها و تحمیل مطالبات و خواست ها به آن یک چیز است، دخیل بستن به دولت ها و دولتی شدن آن چیز دیگر. دولت ولو تاجیرسر از فمینیسم همان بار خواهد آورد که مثلا « سوسیالیسم دولتی »، سوسیالیسم از بالا ... بوجود آورد. همذات پنداری مدافعان رهائی زنان با چنین دولتی « رهائی بخش »، اگر که به فرض می توانست! صورت واقعی به خود بگیرد، خود اوج فاجعه می بود

تقی روزبه - مارس ۲۰۱۹

http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/03/blog-post_9.html#more

گذر از دولت زن ستیز به دولت فمینیست-شهاب برهان

<http://rahkargar.com/index.php/feminist-movement/392-2019-03-06-23-13->